

خطاب بریعی ایراد شده است ، که تصور میرود جزء اشعار ربیعی نباشد و معلوم نیست آیا مورخ از قبل شاه ساخته یا ندیمان متملق از قبل او گفته و در محبس بشاعر بزرگوار فرستاده اند

بهر صورت تعصب مورخ نسبت بحمايت پادشاه از طسرنز بیانش پیدا است و جای تعجب نیست که گفته اند :

هر کرا پادشه بیندازد      کسش از خیل خانه نتوازد

اول اردیبهشت - ملك الشعراء بهار

## استقبال قصیده خاقانی

خریداران ارمغان و دوستان نگارنده آن میدانند که ما هرگز در طریقه خودستانی و لاف و گزاف قدم نگذاشته و همواره در صدد بوده و هستیم که مجله ارمغان در خوبی مرتبه قبول خاطر قضا و ادبای عظام برسد زیرا بقول حکیم قطران خود ستانی نوعی لزرعوت است و بعلاوه طریق قبول و راه از هاء بعقیده ما لاف و گزاف نیست کر چه در جامعه کتونی غیر از این راهی ندارد ما از معتقدین و پیروان شیخ بزرگ شیراز و چراغ هدایت بشیریم و او میگوید

هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی

چه حاجت است بگویدشکر که شیرینم

از آغاز تاسیس ارمغان تاکنون بیش از هزار نامه نظم و نثر نام تقریظ و تشویق اداره ارمغان رسیده و همه موجود است و هیچکدام را بهمین مناسبت درج نکردیم ولی چون در این اواخر از طرف بعضی از بزرگان کشور سخن و اساتید نامورین چند تقریظ منظوم و منثور رسیده و زحمات پنجساله ما را بقالم شعر و ادب محل ستایش و مورد تحسین قرار داده اند ، و نیز نظم و نثر آن تقریظات حاوی بسی نکات مهمه ادبیه است مخصوصاً قطعه منظوم و مکتوب منشور استاد بزرگ ( شوریده ) در شیوانی

و جزالت و فصاحت در ردیف مکاتیب تاریخی اساتید باستان محسوب است و دوستان ادبی من همه بطبع و نشر آن توصیه کرده اند از این سبب مرا حد آن نبود که از درج چنین تقریظات جلو گیری کنم پس تقریظ منظوم او را فاتحه فکرت و ختم سخن قرار داده و اینک هم مکتوب منشور را رونق و زیب صفحات ارمغان ساخته سپس بقصاید استقبالیه میپردازم

وحید

### ( کرامی نامه استاد نامی )

خدمت مفلح نابغان و مفخرانغان مدیر فصاحت مدار مجله ارمغان معروض میدارد . که من بنده شوریده فصیح چه سالیان که در این مثل سایر مردود بوده ( که باشد مستحق بیوسمه محروم ) که آیا این مصراع را مصداقی است یا نه تا در این مدت که قریب سالی است از جزالت عبارات و ادبیات مجله ارمغان محروم مانده بتتحقیق بیوسمت که البته بایست علی حال مستحق محروم ماند و طالب شادی مغموم و زاید الوصف بشگفت اندرم که بچه حکمت قطع این نعمت شد و بچه مصلحت ترک این موهبت . قطع مرسوم که اصعب از قطع حقوق است فقط نه متفرع بر وظیفه دینار و درهم است بلکه در هر موردی هر موهبتی حکم مرسوم را دارد و اگر گمان کنم که محض نرسیدن آبونه قطع شده همانا گمان غلطی است چه شاید بدانید که از دور و نزدیک و از داخله و خارجه هر کس جریده یا مجله گسیل داشته ار بنده بی چشم چشم آبونه نداشته بلکه اکثر خواهش مندند که کلپتره و مهملات خود را داده که درج کنند و من بنده تن زده و میزنم از بس شتر گریه ها که در جراید دیده میشود . البته خود نیز شاید تا یکدرجه بدین معنی متفطنید که منظومات بنده کمتر در جراید مندرج است و هم نیز این سخن نگفته نماید که بنده را از دادن آبونه عجزی است یا خدای نکرده ملاحظه صرفه مطلبی

که بوده این است که از نخست قلم فرسایان جریده مرا باین عقیده معتاد داشته اند که جراید را مجای فرستند و این تعرن نیز دائمی نبوده چه گاهگاهی نیز میشده که دوستانه گسیل داشتگان جراید را با این بضاعت مزجاة بتقدیم تنسوقی فراموش نمیکرده ام اگر هم از این رهگذر نبوده کم از آنکه بسکالشی مدحی یا بنکارش شرحی مدیر جریده و ابترک نگفته و نمیکویم چنانکه در یگسال قبل مجلات ارمغان که میرسید خاصه بخوض در ادبیات بنده بی توانی بشنو دن آن سخت موله بوده لاجرم منظومه بتخلص آن جناب سروده که هفته دیگر گسیل دارم چون آن منظومه از قبیل اشعار شعرای این زمان نبود بحر آن درمداق غیر عروضین مزه نمیکرد یکی از ادیبان مرا از ارسال آن مانع آمد تا در هفته گذشته که مجله ارمغان را جناب مستطاب قدوة المعیزین آقای امین الواعظین دامت افاضاته و اماناته با مسابقه ردیف آینه افضل الدین خاقانی نموده بنده را برخلاف مسابقه شعر تا چند سال گذشته این مسابقه استوار آمد البته طرح شعر ردیف (تا چند) را دیدید که بچندین غزل رسید و تا چه مایه بافتضاح کشید آخر باید وضع مسابقه را بر پایه نهاد که دست هر مبتدی و فاقد علم شعری بدان نرسد این مسابقه چنان سهل و آسان بود که هر عالی و عاری حتی مخدرات فی الحجرات هم بدان مبادرت کردند. دوشبزه این مسابقه از معانقه هیچکس الحق مضایقه نکرد چنان اقتحام بدان آسان بود که پیش و پس آن یگسان شد بلکه خود گوئی این دوشبزه را از نخست بکارتی بکار نبود یا للمعجب این نمط اشعار را از ما ایرانیان که در اقطار بعدوت شعر و جزالت نظم اختصاص داشتیم اهل سایر نقاط چون بخوانند چه خواهند گفت. خوب معلوم است که هر کمنامی کوشیده که نامی بشود اما چرا باید اهل جراید از این قبیل کلیتیه هارا درج نمایند. اگر چه (هنوز گویندگان هستند اندر عراق) که شعرانوری ابیوردی یا نظم و نثر وحید دستجردی را بجای

خود بشناسد لیکن از آنجائی که حکم بر اغلب است زرخالص سخن را در بازار تعین صیرفی معین و ناقد مبصر کم بدست میافتد بالجمعه قصیده ردیف آینه را که بنظر فکرت رسیده با منظومه که بنام جناب مستطاب سروده ایفاد داشت . تاچه اندیشه کند رای جهان آرایت

(العبد شوریده فصیح)

### (استقبال خاقانی)

اثر طبع حضرت استاد دانا شوریده شیرازی دامت افاضانه  
 گراز من اوفتد تف آهی در آینه سر تا پهای آینه سر برد هر آینه  
 آن به که دیده نیست مراور نه هر نفس ز آهم شدی مکدر و زاشکم تر آینه  
 حالی چو دیده نیست مرا فارغم از آنک گیتی بود بی آینه یا بکسر آینه  
 بگذر ز الفت من و آئینه زانکه من کورم زدیدن و ز شنیدن کر آینه  
 چه زشت و چه نکوه همه ز آینه شان زیانست انصاف خود دهد شود از داور آینه  
 هم زشت را بماند از خوب شدن نفور هم خوب را نماید غره تر آینه  
 زین غم بقرچه کوست بشام سیاه شیب پیر سپید مو را یاد آور آینه  
 هم در شباب تیره شدی از سپیده موی هشتمندی از کز آبر زال زر آینه  
 خود نیز عیبهای وی از پرده برفتاد از بسکه شد مغمز و پرده در آینه  
 ما ناکه کیفر گنه خود برده می کاینسان فتاده در شکن چنبر آینه  
 از من بگو باینه داران حجله گی زشت است با عروس نکو منظر آینه  
 چون نیست حسن ایزدی آرایش چه سود کز عجاج شانه سازی و از گوهر آینه  
 منکر بساد گیش که بر نقش کشف سر از هر مغمزی است مغمز تر آینه  
 بس کمتر از خراست خود آرای زشت رو ای زشت رو خدا را کمتر خراینه  
 من کر ضریر نیستی بودمی بصیر هم نیزم آمدی بنظر منکر آینه  
 چون افسر سکندر و آئینه اش نماند نشگفت اگر زسرفکند افسر آینه  
 برده رست تکیه مکن کت رسد شکست گر پیش سنک خصم کنی اسپر آینه  
 ز آن خشت باد کن که نهند بطاق کور تا کی نهی بطاقچه منظر آینه

بس کاخ‌ها که تیشه دوران خراب کرد  
 فرط جفای چرخ نکه کن که میبرد  
 خواهی که نشکنند دلت دل شکن مباش  
 تا چند وصف چهره بینندگان کند  
 بی دیدگی من گوه گفته من است  
 زبید که چون مشاطه مرازی عروس طبع  
 بردخت فکر من دل دلالگی نهاد  
 آرایش عرابس طبع خوش مرا  
 بین تاجه مایه خواست مرا برتر آنکه داد  
 کر بک نظر در آینه حق نما کنی  
 آئینه که حسن نماید همه نه عیب  
 جز عکس آفتاب ولا ننگری اگر  
 چندین مگوی ز آینه کاینجا بکار نیست  
 با آن فرو بها که ردیف قصیده ساخت  
 خود را بدید زشت بیاسخ برش چو هشتب  
 آری بموقفی که رسد نوبت سماع  
 ارجو کزین مسابقه صافی شود مرا

کش بود آستانه رخام و در آینه  
 با آن صفا مدلت خاکستر آینه  
 زان با تنی شکسته بود اکثر آینه  
 گوهم یکی به بی بصران بنگر آینه  
 این دعوی ارزمن نکند باور آینه  
 خاقان عصابه آورد و قیصر آینه  
 چون بکر ترش دید زهر دختر آینه  
 ساقی بس است ماشطه و ساغر آینه  
 بر من صفای قلب و باسکندر آینه  
 پوشد نظر هر آینه دلت از هر آینه  
 از خود یکیست گر چه بودی مر آینه  
 از باختر نهندت تا خاور آینه  
 آینه گر ز لعل بسازد گر آینه  
 خاقانی فرید سخن پرور آینه  
 شوریده فصیح ثنا گستر آینه  
 مات است پیش بر طرا مشکر آینه  
 از صیقل قبول جهان داور آینه

## تاریخ تاسیس مجله ارمغان

ارمغان وحید چون تاسیس  
 جستم از طبع سال طبعش را  
 کشت از لطف کرد کار مجید  
 گفت کو «وه ز ارمغان وحید»

۱۳۳۸

( تقریظ )

ای خداوند سخن سنجی که اندر نظم و نثر  
 ایزد یکتا فریدت آفریده است و وحید

نامهای نامیان عصر پیش نامه ات  
 در مثل مانند توریة است و فرقان مجید  
 صاحب عباد و ابن مقله گر آیند باز  
 بشکنند اندر بنان اقلام و گردندت عبید  
 گر ببینند ارمغانت را مغان هند و سند  
 بشکنند اصنام سیمین را بسندان حدید  
 خانه نظم آمد از معماریت حصنی حصین  
 تا تو بستی روی یاجوج سخن سلی سدید  
 شاعران و شعر دزدان را زهم کردی جدا  
 چونکه باشد در میان این و آن بعدی بعید  
 بر مجله ارمغانت دیده دارم براه  
 همچو چشم اخطل و اعشی بدیوان لبید

بمناسبات مسطوره قبل از نامه شوریده دو قطعه فوق اثر طبع و خامه  
 نیرومند آقای ( شعاع الملك ) نیز درج گردید  
 و شاید در نمرات آینه شانه هم تشویق و ترغیب و ارمغان نوازی  
 فرزندان سرزمین سعدی و حافظ را پاسخ شکران داده و بر صفحه امتنان  
 رقم کنیم

### (شعاع الملك شیرازی)

نگداشت تا بر ابر و دلیز آینه از تاج زر نهاد سر افسر آینه  
 هر چند بود آینه روشن چو روز وصل گشت از جمال یار منور تر آینه  
 آموز کار طوطی بسته زبان چراست گویی زبان نکشته سخن گستر آینه  
 هر کس که دید آینه روی دوست را دیگر نگیرد از کف اسکندر آینه  
 ابروی یار هر که در آئینه دید گفت خنجر کشیده بر رخ یکدیگر آینه  
 ما را نظر در آینه دل بود نه سر بهتر ندیده دیده از این منظر آینه  
 بگرفت چونکه آینه رونمای زنک خاکسترش دوباره کند انور آینه

گر دید چونکه آینه دل سیه ز جهل  
از هیچ داروئی نشود دیگر آینه  
بزدای ز نك غم ز دل از آب آتشین  
تا بنگری معاینه بوم و بر آینه  
خشت سر خم آمده مرآت خوب و زشت  
زان رو نشان دهد بتو خیر و شر آینه  
هر چند گفته اند حکیمان روزگار  
محتاج چونکه گشت بخاکستر آینه  
یکباره تا که وارهد از نك احتیاج  
بر گو بخاک تیره کند بستر آینه  
ایران که هست آینه باغ هشت خاد  
در هفت خطه آمده چون در زر آینه  
از نك ز نك لرزد و پیچد بخود چهره  
یا همچو زیبقی که بریزد در آینه  
از کز روی آینه گردان چرخ دون  
در مانده گشت و خون جگر و مضطر آینه  
کین کورژ پشت اعرج کزین نابکار  
بگرفته در برابر بند گوهر آینه  
گاهی کشد برابر ضحاک بی پدر  
وقتی بغز و غز ستد از سنجر آینه  
چون خواست کرد کار ببیند جمال خویش  
گر دید در برابر حق حیدر آینه  
اینکه که بود سراپا نهای حقیق  
از دست باطل آمد دو پیکر آینه  
گر دیده روز ملک چو شب تیره باعلی  
افکن ز روی مهر در این کشور آینه  
در خانه هست آینه مرد روی زن  
مردان چو زن بخانه و در معبر آینه  
اینگونه بی حجاب در آید گر آفتاب  
ترسم ز نند شراره بخشک وتر آینه  
خاقانی از مدحت شاه اختسان شعر  
اندر ردیف آینه گفت ار هر آینه  
صد بدره زر گرفت که بگرفت چاه اش  
در پیش روی شاه سخن پرور آینه  
هر صبح بهره ور شود از طبع آفتاب  
تا که مهر آینه آسمان بود  
تا که مهر آینه آسمان بود

بادا عدوی دین مبین در فشار ظلم

چون زیر پتك مردم آهنگر آینه

( سالار جنك شیرازی )

تا روی همچو سیم نمودی در آینه  
زانرو و گرفته اند بسیم و زر آینه  
عکس او فتدز آینه در روی روشنت  
هر چند عکس اشیا افتد در آینه  
ز اندم که شد مقابل روی منورت  
روشن شده است و صاحب زیب و فر آینه

در پیش آفتاب رخ نور بخش تو      شاید ز چشم ریزد اگر اختر آینه  
 آبی در صفا جو صورت خوب تو میشود      خاکش سر که با تو شود همسر آینه  
 تا فیض یاب گردد و بخشد بخلاق فیض      پیش رخ تو چرخ گرفت از خور آینه  
 آن زلف هست بر زبر جبهات و یا      بنها دس زیر توده از عنبر آینه  
 آئینه رخ تو ز آئینه بهتر است      محتاج چونکه هست بخاکستر آینه  
 از سنگ آینه شکند و اندل ای عجب      سنگی است کش ز سینه بود در بر آینه  
 هنگام خنده عکس زدندان تو گرفت      با آنکه داشت رشته از گوهر آینه  
 خواهی که حسن خویش ببینی چشم خویش      بگذار پیش صورت جان پرور آینه  
 کن آشکار روی چو آئینه از نقاب      پوشیده از چه داری در معجز آینه  
 ای آفتاب روشن و ای ماه نور بخش      شد ذره ز نور تو را چاکر آینه  
 آئینه دلم که گرفته است زنگ غم      زدای از صفا جو شدت پیکر آینه  
 با آینه چکار مرا ز آنکه با شدم      از جبهه منورت ای دلبر آینه  
 از روشنی باده پی درد صاف ما      بنگر که کشته است کنون ساغر آینه  
 جهر از جام آینه حق نمای بود      هر چند مانده است ز اسکندر آینه  
 آئینه بهر زن صفتان است و مرد را      باید بچنگ باشد از خنجر آینه  
 زیور برای مرد بود علم و تربیت      بگذار تا که زن بکند زیور آینه  
 با صیقل ادب نزد آنک جهل و وهم      از زن اگر چه هست و را منظر آینه  
 بر کار سخت مرد خردمند بر گمار      کز سنگ سازد آسان دانشور آینه  
 علم و ادب ز مردم جاهل طمعمدار      عاقل نه جسته است ز اهنگر آینه  
 این خائنان که جمله ... مجلسند      دادند خوب در کف این کشور آینه  
 گریه بخاک تیره عدوی وطن سکن      از سنگ تا که باشد روشنتر آینه

( شیوای شیرازی )

از بهر دیدن رخ خود اندر آینه

بر کف گرفت یار پری پیکر آینه

بالمعجب که همچو پری دیده آن پری دیوانه شد چو دید رخ خود در آینه

ای زهرمزر خرید مه روی روشنت باروی توجیه حد که شود همسر آینه  
 آینه کرد زینت خود تا جمال تو با جان برابر است بر من هر آینه  
 افتاد تا در آینه روی چو آتشت بر جان خود زند زحسد آذر آینه  
 از آفتاب روی تو آینه ضوء یافت کافشاند از دو دیده من اختر آینه  
 تا کی بوصف آینه کوئیم هر زمان سازد ز روی خوبان زیب و فر آینه  
 باشد پیش عقل کرانمایه سلیم زیبا و زشت را بمثل مظهر آینه  
 هستند خاق مظهر افعال یکدیگر چونانکه در برابر یکدیگر آینه  
 خواهی اگر ز سر حقیقت خبر شوی در خویشتن بدیده دل بنکر آینه  
 کوبنده را بود سخن نغزدل پسند آرایشی چنانکه ز سیم و زر آینه  
 خاقانی است مرد سخن زانکه غیر او نارد ردیف شعرا زین بهتر آینه

### ( بیت خاقانی )

( کرد در ردیف شعر مرا نامدی بکار : ما نا که خود ساختی اسکندر آینه )  
 دانشور بدیع سخن از صفای طبع : دارد ز فکر بکر یقین در بر آینه  
 از مردمان بیهده روشن دلم گرفت : گرچه کنند پاک بخاکستر آینه  
 طول سخن به پیش خردمند ابلیس است : لاف گزاف را نکند باور آینه  
 شیوا سخن بتجربه معلوم شد که هست : اندر بر حکیم ز یا تا سر آینه

## تصدیق و تریب حیب انجمن ادبی ایران

خدمت مدیر محترم مجله ادبی ارمغان دامت افاضاته

برای تشخیص بهترین غزل از غزلهایی که در استقبال غزل  
 مسابقه حضرت ( شیخ رئیس افسر ) در شماره های سال پنجم ارمغان طبع و  
 نشر شده و تعیین اینکه کدام يك از شعرا و فضلالی دور و نزدیک کوی  
 مسابقه را در این میدان ربوده اند بر حسب تقاضای شما هیئتی از طرف انجمن  
 منتخب و پس از امان نظر و انتقاد غزل شاعر دانشمند شیخ علی محمد ( ازاد )  
 همدانی را بر سایر غزلهای استقبالیه ترجیح داده اند .